

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شبه‌هنگ راد  
۲۲ اگست ۲۰۲۰

## اهمیت و جایگاه مبارزه مسلحانه

[موتور کوچک، موتور بزرگ و تبیینی از دو مطلق]

نیز اشاراتی به نظرات «حمید تقوانی» و «اکبر معصوم بیگی»

از زمان تدوین تئوری مبارزه مسلحانه - در سال ۴۹ -، تا به حال نوشته‌ها، بحث و جدل‌های فراوانی صورت گرفته است. هر عنصر و یا جریان منصوب به انقلاب در چهارچوب منفعت‌های سیاسی - تئوریک خود، به رد و یا در تأیید اندیشه تئوری مبارزه مسلحانه برآمده است. نوشته‌ها و نیز حدیث‌ها پیرامون آن فراوان و تمام‌شدنی نیست. به این علت که در زمانه‌ای از تاریخ جنبش کمونیستی ایران، پاسخ عملی لایقی به آنچه باید کرد داد، که بعد از گذشت نیم قرن از آن، نه تنها از اهمیت و از جایگاه آن کاسته نشده است، بلکه همچنان از زمره تاکتیک‌های اصلی نیروی مدافع انقلاب به حساب می‌آید. به هر حال نه‌نقد‌ها تازه است و نه اعمال مدعیان منطبق با آنچه باید در برابر رژیم مسلح و افسار گسیخته جمهوری اسلامی صورت گیرد، پدیدار است. دلیل تحریف و تعرضات بی‌مایه نظری نسبت به تئوری رهنمای انقلاب هم، به این موضوعات ربط دارد. یعنی در نبود عنصر و نیروی عمل متناسب با قاعده‌های حاکم بر جامعه، و نیز در بی‌حضور و در بی‌عملی مفرط وابستگان به تغییر بافت سیاسی - اقتصادی است.

درواقع و جدا از سمت و سوهای نظری متفاوت، همه در سوی همانند، یعنی در سوی فقدان حضور و در سوی بی‌عملی مطلق اند. گفت و گوها و ادعاها با واقعیات روزمره و مشغولیات سیاسی هم‌تراز نیست. میادین اصلی و طبقاتی ایران خالی از سوهای هوادار دگرگونی جامعه و انقلاب است. نظام هم از این فرصت سود جسته است و به یمن دم و دستگاه‌های سرکوب‌گرش با سرعت بیش از پیش در پیش، و مانع پیشرفت جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ئی گردیده است. نه‌نقد‌ها و تجویزهای سیاسی "سازمان" و "حزب" متصل به مردم، شامل راست و ریز کردن مبارزه طبقاتی درون جامعه است و نه اثبات بی‌مقدار دیدگاه‌ها و به خصوص دلیل تراشی از ناکرده‌های خودی حقیقی است. واضح است آن نقد و یا ردی زنده و پویا خواهد بود که برآیند شرح دقیق واقعیات و نظر باشد. پس تنها با چنین نگاه و عبور از چنین پروسه‌ای است که می‌توان، رد، پیدائی و یا پویائی نقد را درون جامعه دید.

متأسفانه مدت زیادی است که سوءبرداشت‌ها از ایده، جای خود را به نقد سالم داده است؛ مدت زیادی است که امیال شخصی، "سازمانی - حزبی"، در مقام منافع کلان‌تر جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ئی قرار گرفته است؛ مدت زیادی است که پرخاش‌گری و عصبانیت سیاسی سوار بر متانت و شکیبائی کمونیستی شده است؛ مدت زیادی است که

افتراء، ترور شخصیت و اتهامات سیاسی - امنیتی، جانشین مبارزه ایدئولوژیک سالم و ثمربخش شده است. مقولاتی که به وفور و با عریانی تمام می‌شود در مباحثات نظری - تئوریک و در مناظرات سازمان داده شده توسط جریان‌ات متفاوت داخل و خارج از کشور و آن‌هم به گونه برجسته دید. شکی نیست که چنین نگرش‌ها و بگومگوهای سیاسی - تئوریک به مانند آب در هاون کوبیدن است و به درد جنبش نخواهد خورد و در خدمت به توهم پراکنی و تحریف حقایق، و به خصوص در خدمت به بی‌نظمی‌های بیش از پیش نظری ایده‌های کمونیستی است. یعنی این که، تاریخ و اثرات ثمربخش بخش‌هایی از فعالیت عناصر کمونیست در درون جامعه و جنبش کمونیستی را نمی‌توان با فرمول‌بندی‌های من درآوردی، با جابه جایی الفاظ، با دست‌کاری جایگاه عناصر و یا با کتمان حقیقت نظری، توضیح داد. پس عدم وفاداری مکفی از این مقولات، یعنی دور شدن از توضیح گرایش‌ات سیاسی متفاوت، به معنای انتقال تجارب ناصحیح و بدآموزی به نسل جوان و متعاقباً سفت تر کردن گره معضلات پیش‌ارو و ندانم‌کاری هاست.

در حقیقت پیشگامان تئوری مبارزه مسلحانه در تخالف با چنین بینش و با درس‌گیری از تجارب گذشته کمونیستی در ایران و جهان به میدان آمدند و این سوالات را در برابر خود قرار دادند که چگونه می‌توان جنبش کمونیستی را از تسلیم طلبی و کرختی بدر آورد؟ «چگونه می‌توان سد عظیم دیکتاتوری و "جزیره ثبات و آرامش" امپریالیستی را در هم شکست و آن جریانی را بنا نهاد که در مسیر آن توده بر خود، بر منافع واقعی خود، بر قدرت سهمگین و شکست ناپذیر خود واقف شود و به جریان مبارزه کشانده شود؟» **"مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی، هم تکتیک"**

آن رفقاء با تحلیل از ماهیت خیانت‌بار جریان‌هایی همچون «حزب توده» و به ویژه با تحلیل از ساختار سیاسی - اقتصادی جامعه و حاکمیت سرنیزه، به این برآیندها رسیدند که از یک‌طرف نمی‌توان ادعای پیشاهنگی مبارزه ضد امپریالیستی را داشت و از طرف‌دیگر کمترین تلاش عملی در شکست بن بست مبارزاتی نکرد. توسل به قهر انقلابی در برابر قهر ضد انقلابی، گرداگرد چنین متد و انگیزه ای شکل گرفت و توانست در اندک زمانی کوتاه، نظم و ترتیب نظام وابسته شاهنشاهی را در هم ریزد. آن رفقاء با درک از سرکوب عنان گسیخته حاکمان که محصول اقتصاد تک محصولی جامعه، محصول فقدان اعتراضات وسیع کارگری و توده‌ئی، و به ویژه محصول عدم ارتباط ارگانیک بخش‌های متفاوت تولیدی - اعتراضی بود، پرچم سازمان مسلح را به عنوان یگانه سازمان پیشروی جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ئی به اهتزاز در آوردند. این‌ها چکیده و در حقیقت شالوده نظری کمونیست‌های اواخر دهه چهل را شامل می‌شد و بدین ترتیب لازم و بجاست تا برای رد آن‌ها، به طور دقیق و همه جانبه مورد مطالعه قرار گیرد و پس از آن، راه‌های تازه تر و سودمندتر را، روی میز جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ئی گذاشت. گزاره‌هایی که متأسفانه کمتر در جدل‌های سیاسی - تئوریک مشهود و در دستور کار نقادان قرار گرفته است. انصافاً یکی از این نقادان را می‌شود از «حمید تقوایی» نام برد.

وی چند وقت قبل طی مصاحبه ای تحت عنوان **«کمونیسم کارگری و چریک‌های فدائی خلق»** مبنی بر این که «چه ارزیابی دارید از نقش و از جایگاه چریک‌های فدائی خلق در مبارزه علیه رژیم سلطنتی؟» گفت: «حُب، ببینید چفا با مشی و شیوه مبارزه، مشخص می‌شدند. یعنی شیوه مبارزه مسلحانه، به قول خودشون هم ستراتیژیک، هم تاکتیک. یعنی دست به اسلحه بردن از همین امروز. برای این که بالاخره ستراتیژیک بتوونیم قیام مسلحانه توده‌ئی و یا خلق را با اصطلاحاتی که اونها به کار می‌بردن سازمان بدیم. حُب این مشی بود. از نظر مضمون به نظر من مشی چریکی با مشی‌های غیر چریکی در آن دوره، مثل خط مائونیستی مثل خط سه جهانی، مثل علی العموم کسانی که بهشون می‌گفتند سیاسی - تشکیلاتی کار، تفاوتی نداشت. همه نیروها اعم از چریک و غیر چریک در زمان شاه، نیروهایی که به خودشون چپ و کمونیست می‌گفتند، اساساً علیه وابستگی به امریکا مبارزه می‌کردند. چون دوره بعد از کودتای بعد از

۲۸ مرداد/اسد] بود. مشخصاً و اون یک نقطه عطفی تعرض تاریخ ایران بود. تاریخ معاصر. و این در برابر اون این چپ شکل گرفته بود که میخواست مستقل باشه، میخواست امپریالیسم امریکا را بیرون کنه، میخواست صنعتی کنه جامعه ایران را. و در این جنگ هم فکر می کرد که خلق یک ترکیبی بود از کارگر، خُرده بورژوا و زحمتکش، شهری، دهقانان و حتی بخشی از طبقه سرمایه دار که بهش می گفتند بورژوازی ملی و مترقی. اینها همه جز خلق بودند. و اینها نمایندگی می کردند مبارزه خلق را علیه امپریالیسم امریکا و سگ زنجیری اش که حکومت شاه باشه. این یعنی وجه مشترک شون بود. فدائی همین نظر را داشت، همین خط و همین جهت را داشت، سه جهانی ها همین طور، مائوئیست ها همین طور. حزب توده همین طور. کلاً نیروهائی که اون دوران مطرح بودند. همه از این نظر وجه مشترک داشتند. بنابراین از لحاظ سیاسی ما فکر می کنیم جنبش فدائی اون موقع، بخشی از جنبش ناسیونالیستی چپ و ناسیونالیست ایرانی که طبق بر اساس کمونیسم، به اسم کمونیست صحبت می کرد، یک جنبش رفرمیستی - ناسیونالیستی که حداکثر یک تحولاتی میخواست برای صنعتی شدن ایران. برای استقلال ایران و صنعتی شدن ایران. پیشرفت کارخانجات، صنعت سنگین و غیره و غیره در ایران. این یک همچنین جریانی بود. فدائی به نظر من از نظر مضمون اینجا قرار می گیره. ولی از نظر مشی متفاوت بود با بقیه مشی چریکی و مبارزه مسلحانه رو عملی می کرد...".

البته مصاحبه و حرف های «حمید تقوائی» صرفاً به موارد بالا خلاصه نمی شود و به نکات دیگری هم چون به نقش و جایگاه "حزب" در درون جامعه ایران، مبارزه مسلحانه و غیره اشاره کرده است که پرداختن بدانها را می شود در فرصت ها و یا به زمان های دیگری گذاشت. اما قبل از هر چیز توضیح این نکته حائز اهمیت است که پرداختن به این موضوع نه صرفاً راه اندازی جدل سیاسی - تئوریک برای متقاعد کردن مخالفان تئوری مبارزه مسلحانه، بلکه اشاره مکرر از تحریف آن - خط مشی - "مشی" است که «حمید تقوائی» به طریقه دیگر نقادان در پیش گرفته است؛ اشاره به وارونه جلوه دادن نظر و اغتشاش طبقاتی و به ویژه نخواندن نظر، در خصوص رد است. معین نیست - و نمی دانیم - چگونه و بنابه نظر «حمید تقوائی»، تفاوتی بین مشی نظامی با "سیاسی - تشکیلاتی کار" نیست؟ نمی دانیم - و به قول وی - چگونه می شود سه جهانی ها، مائوئیست ها و حزب توده را مضموناً با چریک های فدائی خلق آن زمان در یک سو قرار داد؟ در حالی که هر یک از این جریانات - علی رغم انتخاب "روش واحد" - در تضاد با هم قرار داشتند و از جایگاه طبقاتی متضاد از هم برخوردار بودند. نیز حزب توده - از منظر چریک های فدائی خلق - به عنوان حزب خائن به طبقه کارگر به حساب آمده بود؟ فراتر از اینها نمی دانیم که از نظر «حمید تقوائی» چریک های فدائی خلق آن زمان، از نظر "مشی"، با دیگر جریانات متفاوت بوده اند یا نه؟

حقیقتاً و لنگاری در ارائه نظر و در حقیقت یک قلم کردن جریانات متفاوت، از جمله قالب کردن حزب توده خائن به درون جنبش کمونیستی - و خلق - آن زمان، چیزی جز تصویرپردازی بنادرست از چپ نظام پیشین و جامعه طبقاتی نیست. این جریانات و خلاف نظر «حمید تقوائی»، هم از نظر "مشی" و هم مضموناً متفاوت از هم بودند، به همین دلیل که بخش های متفاوت "حزب کمونیست کارگری ایران"، در ارزیابی های سیاسی و بعضاً روش ها، متفاوت از هم اند. اشاره شده است که «حمید تقوائی» نخوانده به نفی نظر رسیده است. در اثبات این حکم، می گوید "خلق ترکیبی بود از کارگر، خُرده بورژوا و زحمتکش، شهری، دهقانان و حتی بخشی از طبقه سرمایه دار که بهش می گفتند بورژوازی ملی و مترقی. اینها همه جز خلق بودند!!"

دست مرزاد به "لیدر" «حزب کمونیست کارگری ایران» باید گفت!! اوج بی مسؤلیتی، وارونه جلوه دادن بخشی از تاریخ جنبش کمونیستی و به ویژه افکار تخریبی را می توان در مکتب «حمید تقوائی» آموخت. برای روشن شدن

این موضوع، در قسمتی از تئوری "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی، هم تکنیک" و در خصوص جایگاه بورژوازی ملی آمده است: "بورژوازی ملی هنوز رشد نکرده، تحت فشار سرمایه خارجی، ضعیف شده، امکان تشکیل طبقاتی را از دست می‌دهد و بالاخره به تدریج از میان می‌رود. بدین ترتیب بورژوازی ملی نمی‌تواند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل دهد. از طرفی مبارزه با سلطه امپریالیستی، یعنی سرمایه جهانی، عناصری از مبارزه با خود سرمایه را در بر دارد و از طرف دیگر این مبارزه محتاج بسیج وسیع توده‌ها است".

پس و با این حساب بورژوازی ملی مدنظر «حمید تقوائی»، از نظر تئوری مبارزه مسلحانه، بی اعتبار و به عنوان نیروی مستقل سیاسی به حساب نمی‌آید و نیز در تقسیم بندی‌های طبقاتی، ذوب شده در سیستم سرمایه جهانی تعریف شده است. اضافه تر این که به باور چریک‌های فدائی خلق ایران "حزب توده" در قامت کاریکاتوری از حزب متعلق به طبقه کارگر برآمد و "سازمان انقلابی" هم، به انکار تغییر در مناسبات بعد از انجام "اصلاحات ارضی" پرداخت و بر این نظر بود که فنودالیسم هنوز پابرجا است.

با این توضیحات، آیا می‌توان موارد طرح شده از سوی نقاد چریک‌های فدائی خلق را جدی گرفت؟ به طور یقین «حمید تقوائی» - به مانند دیگر "رهبران" - بدون تعمق و شتابزده به بررسی مسائل می‌پردازد و ذهن عناصر وابسته به گرایش خودی را، از تحریف تاریخ سیاسی جریانات و سازمان‌های پیشین پُر می‌کند. خلاف نظر وی عمل مسلحانه، برگرفته از ساختار سیاسی - اقتصادی جامعه بعد از اصلاحات ارضی بود که امپریالیست‌ها به مردم ایران تحمیل کردند. انتخاب آن سیاست و طرق مبارزه در شکست سیاست‌های مسالمت جویانه و بن بست‌های سیاسی - تئوریک و عملی بود که به مدت چند دهه بر شانه‌های جنبش کمونیستی ایران سنگینی می‌کرد. پس سلاح نه صرفاً ابزار مقابله بدون سیاست و برنامه کمونیستی، بلکه انتخاب عالیترین تاکتیک سازمانی و طرق توجه مردم به قدرت واقعی‌شان، و به خصوص طرق اصلی بسیج کارگران و زحمت‌کشان و آن‌هم نه در جهت قیام مسلحانه شهری، بلکه مبارزه مسلحانه توده‌ئی و طولانی تعریف شده است.

علاوه بر این‌ها نمی‌شود در دنیای سیاست، "مشی" - خط مشی - را خارج از مقاصد سیاسی - سازمانی توضیح داد. طرح "مشی" بدون در نظر گرفتن خط‌های سیاسی، اغماض از مقوله‌های طبقاتی است. همواره طرق و روش‌های سازمانی - حزبی، برآمد سیاست‌ها و برنامه‌هاست. سؤال این است که عقب‌کدام روش و "مشی" می‌توان، از علایق و از تعلق سیاست - به آن مشی - صرف‌نظر کرد؟ دریغا، کار «حمید تقوائی» به جایی می‌رسد و می‌گوید فدائی آنزمان "بخشی از جنبش ناسیونالیستی چپ و جنبش رفرمیستی - ناسیونالیستی" بوده است!

"اسلام سیاسی"، "رژیم زن ستیز" و وصل افکار چریک‌های فدائی خلق (آنزمان) به جنبش ناسیونالیستی چپ و امثالهم از جمله "نوآوری" هائی است که کمتر با تعالیم طبقاتی هم جهت است. وقتی استفاده از کلمه و یا واژه ای در بررسی جریانات و یا مقولات سیاسی به میان آورده می‌شود، در آغاز باید دانست که تا چه اندازه بیان‌گر حقایق جامعه طبقاتی و نیز تا چه اندازه بازگوکننده تاریخ سیاسی جریانات در درون چپ است. پرتاب کلمات قصار و بی‌مایه که به وفور این روزها نسبت به این نظر و یا آن نظر، به خودی‌ها و به غیرخودی‌ها به کار گرفته می‌شود، نه تنها برانزده عنصر و یا حزب و سازمان مدعی برقراری جامعه کمونیستی نیست. بلکه برابر با بی‌پرنسیبی، فقر استدلال افرادی همچون «حمید تقوائی» است. به زعم وی به این دلیل فدائی به جنبش ناسیونالیستی ربط داشت، که به صنعتی کردن جامعه می‌اندیشید!! به این دلیل در حلقه "جنبش رفرمیستی - ناسیونالیستی" قرار گرفت که شاه را سگ زنجیری به حساب می‌آورد!! به این دلیل "خلق" و "ملیت" گرا بود چون قصد قطع دست امپریالیسم امریکا از جامعه ایران را داشت!!! و ... توگوئی

حزب «حمید تقوائی» قصد و مقصودش نابودی سلطه امریکا، دیگر امپریالیست‌ها و یا قطع دست حاکمان و سرمایه داران وابسته در ایران نیست!!

خلاصه این که موارد فوق چکیده ای از نظرات و دلایل «حمید تقوائی» در رد مشی و جایگاه مبارزه مسلحانه در زمان رژیم گذشته است!! نکات و دلایلی که طبق معمول، محروم از پایه های آرمان کمونیستی، و نیز بی نصیب از توضیح صحیح جایگاه نظری - عملی چریک‌های فدائی خلق آن زمان است. تئوری و پراتیکی که از در پاسخ به نیازمندی‌های طبقاتی جامعه برآمده است و صفحاتی تازه و نوین در تاریخ جنبش کمونیستی ایران گشود. در حقیقت عمل چریک‌های فدائی خلق در تقابل با سیاست‌هایی بود که نظام پهلوی قبل تر و با انجام "انقلاب سفید"، گام به گام به سیاست‌های تعرضی خویش در عرصه های متفاوت افزود و هر جنبه و تجمع سیاسی - اعتراضی را در نطفه خفه و فضای "دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد" را به در خانه میلیون‌ها انسان دردمند برد. در چنین شرایطی بود که تعدادی از کمونیست‌های راستین پاپیش گذاشتند و به این جمع‌بندی دست یافتند که نمی‌توان نقی به قدرت تاریخی توده ها زد، مگر آن که ارگان‌های سرکوب نظام امپریالیستی را مورد هدف قرار داد. تعلق طبقه حاکمه به امپریالیست‌ها از یکسو و فقدان جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ئی وسیع، و نیز سردرگمی و ندانم کاری‌های عناصر و نیروهای مدافع محرومان از سوی دیگر باعث گردیده است تا جنبش کمونیستی راه خود را باز یابد و مدعیان دروغین طبقه کارگر را از صحنه سیاسی به دور کند؛ مدعیانی که تمام قد در برابر شرایط موجود سر تعظیم فرود آوردند و به اشکال متفاوت، در صدد تخطئه مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق ایران برآمدند.

این‌ها شالوده فکری چریک‌های فدائی خلق ایران را شامل می‌شد و متأسفانه عدم پیگیری آن - که مربوط به موارد دیگری ست -، باعث شده است تا امپریالیست‌ها رژیم دیگری را در قامت رژیم سابق بر سر کار گمارند و جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ئی را سرکوب و از مناسبات امپریالیستی حفظ و حراست کند.

### موتور کوچک، موتور بزرگ

در وصف و در قسمت‌های متفاوت "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تکنیک"، ارزیابی، برداشت‌ها و نیز نارسائی‌های گوناگونی وجود دارد. عده ای بر بار آن افزوده اند، عده ای به اغتشاش و انحراف از مبانی تئوری دچار شده اند و عده ای دیگر، به جمعیت تقلیل گراها پیوسته اند. آشکار است که هم مفهوم و هم به میان کشیده شدن موتور کوچک و موتور بزرگ، به مانند دیگر عرصه های تئوری مبارزه مسلحانه، حاصل دوره معینی از تاریخ و موقعیت جنبش‌های اعتراضی کارگری، توده ئی و کمونیستی بوده است؛ دوره ای که خفقا حکومتی راه هرگونه مبارزه را مسدود و هر مخالف و مخالفتی را با شدت تمام پاسخ می‌داد. کارگر در بند نان و آب خویش بود و سازمان‌های به اصطلاح مدافع انقلاب، در کُنج خانه های شان کز کرده بودند و سر تعظیم در برابر قدرت پوشالی رژیم فرود آوردند. جامعه در رکود و خمود سیاسی به سر می‌برد. در چنین اوضاع و احوالی تئوری "مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تکنیک" و در پاسخ به آموزه های لنین که قیام کار توده هاست و پیشاهنگ انقلابی بدون مردم مجاز به دعوت قیام نیست، تأکید نمود که [چرا قیام کار توده هاست]؟ "مگر تجربه کوبا نشان نداد که یک موتور کوچک و مسلح می‌تواند قیام را آغاز کند و بتدریج توده ها را نیز به قیام بکشاند؟ البته در اینجا غرض از قیام نه یک قیام مسلحانه شهری (که وجه مشخصه آن جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری است)، بلکه یک مبارزه مسلحانه طولانی است که توده ها بتدریج به آن کشیده می‌شوند".

در گستره چنین انگیزه و نگرش کمونیستی، ناقوسِ موتور کوچک، که قصد و مقصودش چیره شدن به "فترت و عسرت" چپ مدعی، و نیز متقاعد کردن موتور بزرگ به قدرت لایزال خویش بود به صدا در آمد و در مدت زمانی کوتاه توانست توجه جامعه و موتور بزرگ را به سمت خود جلب کند؛ از آنزمان به بعد بود که موتور کوچک نشان داد، می‌توان مبارزه کرد و می‌توان در برابر قدرت سهمگین و تا بُن دندان مسلح ایستاد. با عمل مسلحانه پیشگامان انقلاب بود که رکود و خمودگی سیاسی جامعه فرو ریخت و نیز بر تضادهای دم و دستگاه‌های نظام افزود. مبارزه ای که توانست ذهن توده‌ها را به خود مشغول و دسته‌دسته از روشنفکران جامعه را حول این شکل از مبارزه گرد هم آورد. پاسخ مثبت جامعه به "جوانان کم حوصله" و "عجول" از یکطرف خواب و آرامش را از حاکمان و از منادیان سرمایه ربود و از طرفدیگر نشان داد که پیشروی انقلاب با پیشروی عناصر و نیروی مدافع وی رقم خواهد خورد؛ نشان داد که فرمانبرداری و اطاعت در برابر وضع تحمیل شده نظام، با مختصات آرمان کمونیستی هم‌تراز نیست؛ متأسفانه تاول و زخمی که به مدت چهار دهه بر تن و بدن جامعه و جنبش روشنفکری ایران سنگینی می‌کند و جامعه اعتراضی را در دو راهه ناروشنی و بی چشم اندازی قرار داده است. آشکارتر این که، مردم تشنه حمایت‌گران عملی از خواست‌ها و مطالبات سیاسی - صنفی شان در برابر استثمارگران و سرکوب‌گران اند؛ خواهان سامان‌بخشی و سازماندهی از جانب نیروی عمل در برابر نیروهای عمل نظام اند. متأسفانه عمر نظام در اثر فقدان نیروی پیشرو در درون جامعه، دراز و درازتر شده است و در این وسط امثالی همچون «اکبر معصوم بیگی» هم وظایف کمونیستی چریک‌های فدائی خلق (در نظام گذشته) را به سطح "دانشجویان" و "کانون نویسندگان ایران" تقلیل می‌دهند و روش‌های خرج دارتر و بی‌فایده‌تر را به جامعه و به مردم توصیه می‌کنند!

«اکبر معصوم بیگی» در مصاحبه با "زمانه" تحت عنوان تُر «موتور کوچک، موتور بزرگ» هنوز کارآمد است، می‌گوید: «در جریان خیزش ۹۶ دانشجویان نقش این موتور کوچک را داشتند. دو شعار "اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا" و "نان، کار، آزادی" را توده‌های میلیونی سر ندادند؛ جمع کوچکی از دانشجویان نبض زمانه را سنجیدند و درست زدند به هدف». در ادامه و در چهارچوب افکار تقلیل‌گرانه اش توضیح می‌دهد، "البته کانون نویسندگان ایران از حکم عام جامعه ایران مستثنا نیست. همیشه اقلیتی پیش قدم شده است، همیشه «موتور کوچکی موتور بزرگ» را به حرکت در آورده است، و به طور معمول همین «موتور کوچک» بوده است که در دوره‌های فترت و عسرت پا پیش گذاشته است، کسانی از این موتور کوچک که توان «جمع‌کنندگی» داشته‌اند با کسانی مشورت کرده‌اند، به اصطلاح مژه دهان‌شان را چشیده‌اند، عده‌ای را که اهل کار تشخیص داده‌اند دعوت کرده‌اند، مهمانی مختصری داده‌اند، موضوع را عنوان کرده‌اند و در یک کلام چراغ اول را روشن کرده‌اند.

عجبا! پس می‌شود جایگاه و نقش پیشرو کمونیستی که عملاً و با سلاح در برابر نظام مسلح ایستاد را هم‌ردیف با دو شعار دانشجویان و آن‌هم تحت عنوان "اصلاح طلب، اصول گرا، دیگه تمومه ماجرا"، و "نان، کار، آزادی" و یا این که با پاپیش گذاشتن عده‌ای پیشکسوت "کانون نویسندگان ایران" در دوران ضعف، بازماندگی و تنگدستی جنبش‌های اعتراضی و چپ یکی دانست!! عجبا! چگونه مضمون و مقدار وظایف کمونیستی اینگونه تعبیر و تفسیر می‌شود. و عجبا! که تا به حال "چپ" ایران از اهمیت و از جایگاه حقیقی "کانون نویسندگان ایران" - و آن‌هم به عنوان موتور کوچک امروزی - غافل ماند و پی‌نبرده است که جامعه کنونی، حامل "موتورهای کوچکی"، با تعیین و با مختصات موتور کوچک دوران ستم‌شاهی است!!

پیداست که این دو جنبش یعنی "دانشجویان" و "کانون نویسندگان"، اصلاً و ابداً تعلق به جنبش‌ها (نیروها)ی حرفه‌ئی درون جنبش کمونیستی نداشته - و ندارند - و از جمله جنبش‌های دمکراتیک و سیال به حساب - آمده - و می‌آیند. پس و

اگر بسادگی - و در حقیقت بنا به منفعت سیاسی «اکبر معصوم بیگی» - بخواهیم به تحلیل اوضاع اسفبار زندگی مردم و چگونگی راه برون رفت از آن بپردازیم، آن وقت می‌بایست تا ابد جنبش‌های اعتراضی را در محدوده و در حصارهای تاکتونی شان تنها گذاشت و سرنگونی نظام را امری ناممکن تلقی کرد. اضافه تر این که اگر بخواهیم بر اساس "تحلیل" و "ارزیابی" «اکبر معصوم بیگی» به پیش رویم، می‌شود گفت که تا به حال جنبش‌های کارگری و توده‌ئی و آن هم در مراحل متفاوت، پا را بسیار فراتر از "موتور کوچک" های مدنظر وی گذاشته اند و تا سرحد شعار مرگ بر دیکتاتور و "ولایت فقیه" و نیز سرنگونی نظام، پیش رفته اند. بیش تر از این‌ها، اینکه کارگران، ستمدیدگان، جوانان با سلاح‌های گرم و سرد جاده‌ها را بسته و میادین سودده و ارگان‌های سرکوبگر نظام را به آتش کشیده اند که کانون مدنظر «اکبر معصوم بیگی»، فاقد پتانسیل و ظرفیت لازم برای انجام آن‌هاست. جنبش دانشجویی و "کانون نویسندگان ایران"، در حیطه جنبش و "کانون" تبلیغ و ترویج، نشر آگاهی، روشنگری و جنبش دموکراتیک درون جامعه به حساب می‌آیند و کار و بارشان، رفع و رجوع و ساز ماندادن جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده‌ای و نیز هدایت آنان برای به سرانجام رساندن انقلاب نیست. بی دلیل هم نیست که بخشی از راه‌حل‌های کنونی را «معصوم بیگی» در "ایجاد نهادهای خودگردان" و آن هم به "اقتضای نیاز" می‌بیند و می‌گوید: *«لر محله ای زنان از ترس انواع مزاحمت‌ها، از جمله مزاحمت جنسی، نمی‌توانند در عرصه‌ی عمومی ظاهر شوند و گاه حتی به همین سبب از تحصیل محروم می‌شوند. اینجا ایجاد امنیت محله اگر نه مشکل همه، باری مشکل زنان است و تنها راه تأمین امنیت تشویق و ایجاد نهادهای کاملاً خودگردانی است که همه‌ی نیروی خود را از خود می‌گیرند تا از امنیت زنان دفاع کند. در جای دیگر، با حداقل امکانات مالی می‌شود صندوق تأمین پزشکی و دارو ایجاد کرد. در جای دیگر حداقل کمک مالی می‌تواند نهاد معیشتی- اقتصادی خودگردانی پدید آورد که خود به پاک‌رفتن نهادهای خودگردان و به خودمکنی و مستقل از این و آن نهاد دولتی یاری رساند. غرض این است وجود همین لایه‌ی ای گسترده اما «سازمان‌ناپذیر» مقتضیات تشکیلاتی بی‌سابقه‌ی ای دارد که با اشکال پیشین سازمان‌دهی تفاوت معنی‌دار دارد»*.

کثرت تقلیل‌گرائی افکار و آرمان‌کمونیستی را می‌شود در جمع‌بندی «معصوم بیگی» و آن هم بعنوان داروی سیاسی و شفابخش هزاران مصائب و دشواری‌های دست‌ساز نظام وابسته جمهوری اسلامی و بویژه جنایات ارتكابی نسبت به زنان و دختران دید!! "موتور کوچک" ادعایی وی از چنین تعیین و وظایفی برخوردار می‌باشد!! موتوری که در حقیقت فاقد پشتوانه‌های نظری - عملی در برابر نظام‌ها و افسارگسیخته است. این‌ها، استنتاج سیاسی و فهم «معصوم بیگی» از نقش و از جایگاه "موتور کوچک" - و در حقیقت وظایف پیشاهنگ کمونیستی - است که دارد با لا‌قیدی تمام به جامعه و به خورد جوانان کمونیست و مدعیان تغییر بنیادی نظام داده می‌شود. آن موتور کوچک قصد و مقصودش شکستن فضای رعب و وحشت و افسرده‌گی سیاسی جامعه و بویژه جوانب چپ درمانده و مفلوک آن زمان بود، اما این "موتور کوچک" - و امروزی - "کانون"، به ارابه و به دنباله رو جنبش‌های اعتراضی - و در درازمدت و در استراتژی - به سوپاپ اطمینان سیاست‌های امپریالیستی تبدیل گشته است.

فارغ از این‌ها، این سئوالات مطرح است که چگونه می‌توان بیرق "نهادهای خودگردان" را در محله‌ها علم کرد و مانع گستاخی و تعرضات بی‌وقفه ارگان‌های سرکوبگر نظام شد؟ با کدام ابزار و با کدام برنامه و سیاست می‌شود حقوق پایمال شده زنان را تضمین و از منافع شان حفظ و حراست کرد؟ مگر تابحال مردم به اشکال متفاوت و آن هم بدون "نهادهای خودگردان" و بدون "فرامین" موتورهای کوچک - مورد ادعایی «معصوم بیگی» -، به دفاع از دختران و زنان در چهار راه‌ها، در خیابان‌ها و در شهرهای متفاوت ایران نپرداخته‌اند؟ مگر با راه اندازی صندوق‌های کمک مالی مستقل از نهادهای حکومتی - دولتی، به یاری سیل زدگان، زلزله زدگان، اعتصابیون و غیره نه شناخته‌اند؟ و ...

پس وظیفه کمونیست‌ها و جنبش کمونیستی و آن‌هم بعنوان نیرو و جنبش تغییر دهنده در چیست؟ با این حساب نمی‌شود - و در حقیقت صحیح نیست - تا موتور کوچک "کانون نویسندگان ایران" را جدی گرفت و آنرا هم‌ردیف سازمان کمونیستی تا سرحد رهایی از سیستم و مناسبات امپریالیستی تعریف کرد. "کانون"ی که بنابه گفته «اکبر معصوم بیگی» بزرگترین مشکلات فعلی چپ را در "بُن بست‌های تشکیلاتی" و نیز "راه‌های پیشین" را ناکارآمد می‌داند!! چرا که بنظر وی آن عصر تمام شده است و "موتور کوچک" امروز و مردم هم می‌بایست، دل به "امید" به بنددند!!

دُرست است و عمر آن عصر به سر رسیده است، ولی عمر عصر عمل، و عمر عصر بسیج توده‌ها حول عالیترین شکل از مبارزه به سر نرسیده است. چرا که نظام کنونی دارد از همان سیاست‌ها، تاکتیک‌ها و ابزارهایی برای پس زدن جنبش اعتراضی کارگری و دیگر توده‌های محروم و جوانان استفاده می‌کند که نظام پیشین در مقابل خود قرار داده بود. بنابراین تنها با زور سازمانیافته و مسلحانه است که می‌توان توده‌ها را از مخصصه‌های سیاسی - اقتصادی بدر آورد. کوتاه اینکه، نه "موتور کوچک" - کانون نویسندگان ایران -، را می‌شود هم‌معنا با موتور کوچک اواخر دهه چهل دانست و نه "امید" وی از زمره خواست‌های سیاسی و آرزوهای مردم را تشکیل می‌دهد. کار انقلاب بدون هدایت و بدون عمل کمونیست‌ها در برابر زور و سرنیزه حاکمان، و یا با جادو جنبل و دل بستن به "امید" به پیش نخواهد رفت. نیاز به کار آگاه‌گرانه کمونیستی - و نه خیریه - دارد. این روح مسئولیت و تعهدپذیری سیاسی است که افرادی همچون «اکبر معصوم بیگی» فاقد آنند.

## دو مطلق

به طور قطع انحراف و نارسائی‌هایی در فهم و درک عناصر و نیروی روشنفکر، نسبت به روانشناسی اجتماعی در جامعه وجود دارد. می‌شود گفت این قسمت هم بمانند دیگر قسمت‌ها، برداشت‌های ناصحیح و نیز سوءبرداشت‌هایی موجود است که بدون شفافیت بخشیدن بدان‌ها، پیشرفت جنبش‌های اعتراضی و روشنفکری ناممکن می‌باشد. همانطور که پیش تر آمده است، واژه‌های سیاسی - اجتماعی، محصول شرایط و بازگوکننده دوره‌های معینی از تاریخ مبارزاتی - طبقاتی اند؛ دوره‌هایی که ضد انقلابیون در حوزه‌های متفاوت، در صددت تا وضع منطبق با منافع خود را به جامعه و به مردم تحمیل کنند و از جمله فضای سیاسی را در دایره رکود و خمود نگه دارند. این‌ها از زمره مختصات و سیاست‌های همه نظام‌های سرمایه‌داری و از جمله نظام وابسته جمهوری اسلامی است. نظام پیشین ایران هم از انجام و از پیگیری این سیاست مستثنی نبود و بویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود که افسار گسیخته‌تر به کارگران و دیگر توده‌های ستم‌دیده یورش بُرد. سیستم پلیسی خشونت‌بارتر شد و فرهنگ تسلیم‌طلبی و اطاعت از وضع موجود به رویه جامعه تبدیل شد. به خودی خود علت‌های این موضوعات، بمراد می‌باید هم‌چون شکست‌ها، خیانت‌های رهبری و پس کشیدن در برابر تعرضات ضد انقلابیون مربوط است. دشمن مردم، تلاش اش بر آن بود تا راه هرگونه تماس محافل روشنفکری با کارگران و توده‌ها را قطع و مانع بازخواهی، نضج و شدت یابی اعتراضات آنان گردد. به عبارت روشن‌تر فضای اعتراضات و مخالفت‌ها منکوب و نظام غره‌تر از پیش، در پی برافراشتن پرچم یگانه رژیم قدرت‌مند در درون جامعه ایران و منطقه بود. در چنین اوضاع و احوالی، امر ارتباط با کارگران و توده‌ها نه تنها کار آسان، بساکنه بسیار دشوار بوده است. چرا که کارگران در بند نان و آب خویش و از فرهنگ اعتراضی بُدور بودند. زیرا "لیروی دشمن خود را مطلق و ناتوانی خود را برای رهایی از سلطه دشمن نیز مطلق می‌پندارند". پس این سؤال رودرروی کمونیست‌های دهه چهل قرار گرفت که "چگونه می‌توان با ضعف مطلق در برابر نیروی مطلق، در اندیشه رهایی‌بود" «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء - امیر پرویز یویان».



این سؤال مطرح بود که چگونه می‌توان ناتوانی مطلق و روی گردانی توده‌ها از مبارزه، و نیز اقتدار پوشالی نظام را در هم شکست و آنرا به منافع واقعی شان واقف گرداند و به میدان مبارزه کشاند؟ جواب «مسعود احمدزاده» و «امیرپرویز پویان»، عمل مسلحانه بود. از آن به بعد بود که مبارزه مسلحانه بعنوان عالیترین شکل از مبارزه در دستور کار قرار گرفت و به اثبات رساند که می‌توان مبارزه کرد و می‌توان قدرت پوشالی نظام سرپا مسلح را در هم ریخت؛ از آن به بعد بود که فرهنگ تسلیم طلبی و کرنش از فضای جامعه رخت بر بست و رفته رفته توجه مردم و نیروی جوان و روشنفکر را به سمت خود جلب کرد. منظور اینکه آنچه «امیرپرویز پویان» از دو مطلق سخن بمیان آورد، نه رد فرهنگ مقاومت و مبارزه بعضاً کارگران آگاه در برابر نیروی مطلق دشمن، بلکه روی گردانی کل طبقه - یعنی جامعه کارگری - از ترس تحمیل شده نظام و همچنین دوری از تماس با محافل روشنفکری بود. بنابراین، موضوع مدنظر «امیرپرویز پویان»، نه بی‌توجهی و نادیده‌گیری و یا بی‌اعتنایی کارگران آگاه به مبارزه، بلکه بیگانگی مبارزه عمومی و جمعی و نیز فهم ریشه ظلم و بی‌عدالتی‌های موجود حاکم بر جامعه بود. جمع‌بندی که در نظر «اکبر معصوم بیگی» پیدا نیست و آگاهانه دارد، به تحریف و به رد نظر «امیرپرویز پویان» می‌پردازد. وی در همان مصاحبه می‌گوید: «ترسی واقعی بود و مطلق بود، ولی در مقابل این ترس، هیچگاه، مقاومت گم و ناچیز نبود و همه چیز را نمی‌شد و نمی‌شود به ترس مطلق فروکاست».

این اولین بار نیست که دنیای مجازی و عینی، خواسته و یا ناخواسته با نظرات دو گانه‌ای نسبت به واقعیات رودررو می‌شود. به عادت تبدیل شده و نیز برای اثبات نظر خودی هم نیاز به فرضیه‌سازی و ارائه چندگانگی نظر و بخصوص تحریف نظرات دیگران است. بالاخره مشخص نیست که از نظر «معصوم بیگی»، «ترسی واقعی و مطلق بود» و یا اینکه، از مضمون مطلق فاصله داشت؟!!

خلاصه جواب چندگانگی در ارائه نظر، تحریف و انحراف را می‌بایست از حاملین نظر و نقادان خواست. اما یک موضوع - و در حقیقت چندین موضوع - روشن شده است و آن اینکه با آغاز مبارزه مسلحانه از سوی پیشگامان انقلاب، مکانیزم‌های اعتراضی - مبارزاتی در تمامی سطوح زیر و رو شده است. پاسخ به ندای انقلابیون مسلح از سواهای متفاوت جامعه، و بدنبال در هم ریختگی دم و دستگاه‌های سرکوب نظام و همچنین اختصاص بودجه‌های کلان تر نظامی برای پیگرد و دستگیری کمونیست‌ها، مبارزین و مخالفین، بازگوکننده اثرات مبارزه مسلحانه چریک‌های فدائی خلق در زمانه خمودگی مبارزه، در زمانه ترس و وحشت مردم و قدرت مطلق نظام بود. از آن به بعد بود که میادین پُر از اعتراض و مخالفت‌ها شد و "جزیره ثبات و آرامش" ادعایی شاه فرو ریخت.

شاه رفت، اما مناسبات امپریالیستی پابرجا ماند؛ شاه رفت، اما رژیم تازه بقدرت رسیده، خشونت‌بارتر از گذشته بمیدان آمد؛ شاه رفت، اما جنبش‌های اعتراضی با صلابتی بیشتر، در برابر رژیم جمهوری اسلامی ایستاد؛ رژیمی که علیرغم سرکوب‌های ممتد و سازمانیافته‌تر نتوانسته است، فضای ترس و وحشت نظام پیشین را به جامعه و به میلیون‌ها توده دربند تکلیف کند. فهم و جذب این مطالب کار سنگینی نیست. مروری گذرا و سطحی به جنبش‌های اعتراضی بیکاران، زنان، دانشجویان، کارگران و خلق‌ها - و آن‌هم در روزهای آغازین بر سر کارگماری نظام جمهوری اسلامی -، علائم این حقیقت است که نه تنها روحیه ترس و وحشت مطلق از نظام فرو ریخته است، بلکه دهه هاست که نظام در ضعف، در حال دست و پا زدن و در لبه سرنوینی قرار گرفته است.

بنابراین و همزمان با برکناری شاه - و بدرست می‌شود گفت که -، جامعه دست‌خوش تغییراتی چند در عرصه‌های اعتراضی - مبارزاتی و اجتماعی شده است؛ دهه هاست که روانشناسی اجتماعی در جامعه تغییر کرده است تا جائیکه خلق رزمنده‌گرد و ترکمن صحرا، سلاح به کف گرفتند و ارگان‌های حافظ بقای نظام وابسته را به مصاف طلبیدند؛ نیز

تا جائیکه و تابحال سردمداران رژیم جمهوری اسلامی نتوانسته اند "سیاست یا روسری، یا توسری" را بنابه خواست و بطور کامل، به جامعه و به زنان تحمیل کنند. دودلی نیست که رنگ و بوی اعتراضات رفته رفته بیش و بیشتر شده است و کارگران و مردم، جوانان و زنان علیرغم چشم اندازهای ناروشن، همچنان در صحن جامعه حضور دارند و خواهان تغییر نظام اند؛ علاوه بر اینها مخالفت‌های پُر دامنه و علنی جای خود را به مخالفت‌های کم دامنه و بیگانگی اعتراضی - مبارزاتی داده است. نظام هم روزانه برای چاره جوئی - و در حقیقت سرکوب آن - بدنبال تسلیح بیشتر و روش‌های مثرتر برای پس زدن مطالبات بحق کارگران و زحمت‌کشان است. پس و بطور یقین می‌شود گفت که جامعه ایران کاملاً سیاسی شده است و چنین جامعه ای را نمی‌شود همچنان بعنوان جامعه ترس و وحشت، رکود و خمود مورد ارزیابی و بررسی قرار داد. پُر شدن فضا و دیوارهای جامعه با شعارهای مرگ بر حکومت‌مداران و دولت‌مندان، و بویژه حملات پی در پی جوانان به نهادها و مراکز سرکوب، نشانه‌های تغییر روانشناسی اجتماعی، نسبت به مسببین وضعیت کنونی است. پیداست که ثمربخشی این موضوع یعنی پائین کشیدن نظام با دم و دستگاه‌های رنگ و وارنگ اش، به حلقه‌ها و به اتصالات دیگری همچون به دخالت‌گری و به حضور مدافعین انقلاب و کمونیست‌ها و آن‌هم در رأس جنبش‌های اعتراضی مربوط است. به این سبب که مردم و جنبش‌های خودبخودی و گسترده، به هر اندازه و میزانی، بخودی خود، قادر به تغییر زیرساخت‌های جامعه نیستند. اگرچه حضور کارگران و مردم در میدان موضوعی حیاتی است، ولی انتظار و شناخت از سیاست‌ها، تاکتیک‌های امپریالیستی و یا انتخاب شعارهای روشن و هدفمند و ساختار شکنانه از سوی آنان، موضوعاتی نارسا، زیان آور و انحرافی می‌باشد که ما در گفتمان‌های مجازی و به طرق متفاوت با آن‌ها رودررویم.

کوتاه اینکه نمی‌توان - و در حقیقت نمی‌شود - از دُو دُوره متفاوت تاریخی - مبارزاتی، استنتاج و نتیجه گیری واحدی ارائه داد و دُوران رکود و خمودگی مبارزه را با دُوران شادابی اعتراضی، و اعتصابات پی در پی و نیز خیزش‌های مردمی و جوانان - و بعضاً مسلحانه - یکسان گرفت. میدین تولیدی و خیابان‌ها پُر از گفتگوها و شعارهای مرگ بر سرمایه دار، حکومت‌مداران و دولت‌مندان شده است. فرهنگ بیگانگی مخالفت‌ها و اعتراضات و بخصوص ترس مردم و جوانان فرو ریخته است و همه به اشکال متفاوت دارند درخواست‌های بدیهی و بحق شانرا به گوش ظالمان و ستمگران می‌رسانند. نظام فاقد پائین‌ترین پایگاه اجتماعی است و مردم دارند به روش‌های گوناگون سردمداران را به سُخره می‌گیرند. بستن جاده‌ها و آتش زدن پمپ بیزین‌ها، حمله به پایگاه‌های چهل و سرکوب و غیره - و آن‌هم در زمان‌های متفاوت -، از جمله علائم فروریختن ترس و وحشت و بویژه نشانه‌های عزم و بازخواهی کارگران، زحمت‌کشان، توده‌های ستم‌دیده و جوانان از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی است. ناگفته نماند که در زمانه و با تعیین کنونی، برگشت جامعه به دُوران نظام پیشین ناممکن و تبلیغ و ترویج آن‌ها خطاست. علت اساسی عدم پیشرفت بیش از پیش جنبش‌های کارگری و توده ای و ناسرانجامی آن‌ها، به دلایل دیگری مربوط است که یقیناً بدون پاس‌خگویی صحیح بدان، نمی‌توان حرفی از رهائی از زیر سلطه ستمگران و سرکوبگران بمیان آورد

### اثر پیشرو

عده ای معتقدند که جنبش نیازی به سر، - یعنی هدایت‌گران کمونیست - ندارد. عده ای دیگر و علیرغم باوری ظاهری، به انتظار تغییر نظام امپریالیستی - از جانب کارگران و مردم - نشسته اند و دارند بعنوان "احزاب و سازمان‌های" رتموت کنترلی "فرامین" سیاسی - مبارزاتی صادر می‌کنند. عده ای دیگر در پی توضیح جایگاه خودی و آن‌هم در قد و قواره "موتور کوچک" اند. بی‌شک تکلیف بخش اول مبحث نه تاحدودی، بلکه کاملاً روشن است. چرا که از آرمان

کمونیستی بفرود و مدافع و مبلغ رفرمیسم اند. به این علت که نمونه ای در به سر انجام رساندن انقلاب بدون هدایت سازمان انقلابی و حزب کمونیستی در دسترس ندارند. متأسفانه این عده هدف را نه شناخته اند و دچار توهم و در حقیقت انحراف مطلق از آرمان کمونیستی اند. بخش دوم و سوم و علیرغم حضوری و بی حضوری، پیرو سیاست یک بام و دو هوا هستند و هم انجام انقلاب را مترادف با کارهای خیریه می‌دانند و هم با مبالغه گوئی و بزرگبینی "سازمانی - حزبی" دارند خود را بعنوان یگانه نیرو و هدایت‌گران جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ای معرفی می‌کنند؛ یگانه نیروهائی که منتظر ظهور سازمان کمونیستی دیگری در درون اند!!

این عده هم حکایت شگفت آوری دارند. "سازمان مسلح" منتظر عروج سازمان مسلح و انقلابی در درون است. "حزب" پرولتاری چشم براه برآمدن حزب دیگری برای هدایت مبارزات کارگری و توده ای است. پس بدون پیشداوری و بداندیشی می‌شود گفت که عملاً تفاوت آنچنانی بین دسته اول، با دوم و سوم نیست. فقط تعاریف و نظم و ترتیب وظایف متفاوت از هم پیچیده شده است و هیچیک معرف توضیح صحیح، و نیز معرف توضیح محتوایی جایگاه خودی بعنوان "پیشروی پرولتاری" به دنیای بیرونی نیستند.

بی‌شک این‌ها درد جنبش و از جمله بن بست فعلی چپ ایران را شامل می‌شود. البته این مربوط به این سوی قضیه، یعنی درد "پیشروان" است. چرا که سوی دیگر و اصلی آن یعنی جامعه بمدت چندین دهه است که شاهد سرزندگی و پویائی جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ای است. بی اغراق می‌شود گفت که نه تنها سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بسا که تمامی نظام‌های سرمایه داری از یکطرف از فقدان نیروی متعلق به مردم سر مست اند و از طرفدیگر از گستردگی اعتراضات کارگری و توده ای و نیز از طرح مطالبات قربانیان امپریالیستی و جوانان ناخشنودند. می‌دانند که عمر طبقه سرمایه داری در اثر فقدان سازمان و حزب کمونیستی طولانی تر و نیز مناسبات امپریالیستی بدون رودررو شدن با صدمات جدی تر بردوام خواهد ماند. در اثبات این موضوعات به موقعیت جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ای سرتاسر جهان و بویژه به جنبش‌های بی وقفه ایران نگاهی بی‌اندازیم و آنوقت براحتی می‌شود، به ایراد کار پی برد. به عنوان نمونه چهل سال آژگار است که چپ ایران - منظور نیروی سازمانیافته و متصل به درون - ، در خواب عمیق فرو رفته است؛ چهل سال آژگار است که کمترین نقشی در باروری مبارزات کارگران، زحمت‌کشان، زنان، دانشجویان و جوانان ندارد؛ در مقابل چهل سال آژگار است که فداکاری‌های کارگران و مردم بمنظور تحقق مطالبات پایمال شده‌شان، از جامعه رخت بر نه بسته است؛ چهل سال آژگار است که میدین تولیدی و خیابان‌ها پر از اعتراضات و مخالفت‌ها شده است. به دیگر سخن هرچه جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ای و جوانان برنده تر و سرزنده تر می‌شود، انرژی نیروهای خارج از کشور کمتر و دامنه منمیت فردی، ذهنی گرائی، سکتاریسم "سازمانی - حزبی"، تهمت و افتراء به مخالفین درونی بیشتر و بیشتر می‌شود. پر واضح است که علل این گرفتاری‌ها در حله نخست به دوری از مبارزه حاد طبقاتی و در ثانی به انتخاب زندگی سیاسی غیر حرفه ای مربوط است؛ معلوم است که علت‌ها در سیاست بخود و یگانه اندیشیدن و آن‌هم بعنوان بی همتاترین سازمان و حزب "پرولتاری" است. "سازمان" و "حزبی" که در پیشبرد بدیهی ترین وظایف اش وامانده است؛ "سازمان" و "حزبی" که، سیاست دافعه اش بمراتب بیش از جاذبه اش شده است.

همه جا اینچنین شده است و معلوم است که جوامع متفاوت علیرغم بحران روبه افزون و نیز لغزش‌های متناوب طبقه سرمایه داری، شاهد پیشرویی های لازمه و کافی برای تحقق مطالبات بدیهی کارگران و زحمت‌کشان نیست. خوشحتابه میزان مخالفت‌ها و اعتراضات رفته رفته روبه افزون است و متأسفانه فقدان حضور، دخالت‌گری‌ها، نقش آفرینی‌ها و تأثیرگذاری‌های کمونیستی بر روی جنبش‌های اعتراضی، طولانی تر و فاصله دارتر شده است. نظام‌های سرمایه داری

با وقاحت بیشتر و با حملات دهشتناکتر در پیش اند و مجالی برای زندگی بخور و نمیر سازندگان اصلی جامعه بر جای نگذاشته اند. کارگران و دیگر توده های محروم، فقر، نداری، بی‌خانمانی و بیکاری را دارند با پوست و گوشت شان لمس می‌کنند و در مقابل "سازمان" و "حزب" مدافع وی به دنبال تفسیرپردازی از موقعیت زندگی آنان است. بنابه هزاران ادله اعتراضی - مبارزاتی، درمان دردهای جامعه نه در تفسیر آن بلکه در تغییر آن است. پس تغییر آن وابسته به حضور در میداین متفاوت طبقاتی، و نیز وابسته به انتخاب سیاست‌ها و تاکتیک‌های دگرگون ساز و اثربخش در برابر نظام‌های خشن و سرکوب‌گری همچون رژیم جمهوری اسلامی است. در هم ریختن امنیت زندگی و مالی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و بویژه حامیان بین المللی شان در گرو، انتخاب سیاست و تاکتیک کارآمدی همچون کمونیست‌های عصر عمل است. موضوع مهمی که با "عصر عمل" فعلی صدها کیلومتر فاصله دارد. با این تفاسیل تا زمانیکه، گردونه سیاست‌ها، تاکتیک‌ها و برنامه‌هایی همچون هدایت جنبش‌های اعتراضی کارگری و توده ای بگونه رتموت کنترلی، و یا با توصیه گرد هم آمدن در "نهادهای خودگردان" و "موتورهای کوچکی" همچون "کانون نویسندگان ایران" می‌چرخد، انتظاری به تغییر و بهبودی زندگی سازندگان اصلی جامعه بشری نیست. به این علت که تنها با کار بست عالیترین شکل از مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه است که دیگر اشکال و روش‌های اعتراضی - مبارزاتی سودمند واقع خواهند شد.

۲۱ اگست ۲۰۲۰

۳۱ مرداد [اسد] ۱۳۹۹